

وضعیت کنونی در خاورمیانه و مسئله کرد

بخشی از سخنان ابراهیم علیزاده در جلسه اینترنتی روز ۳۱ ژانویه تحت عنوان اوضاع خاورمیانه و مسئله کرد که در اطاق اینترنتی گفتمان سیاسی در نوبت اول ایراد شد.

رفیق ابراهیم سخنرانی خود را با خوش آمد گوئی به شرکت کنندگان در جلسه و تشکر از برگزارکنندگان آن چنین آغاز کرد: «... مقدماتاً بگویم که قصد من در این جا ارائه یک دیدگاه تئوریک و نظری در قبال رویدادهای این منطقه نیست، بحث نظری در این زمینه البته لازم است. توضیح و تبیین پیچیدگی های سیاسی و اقتصادی جهان معاصر، بسط دیدگاههای مارکسیستی کلاسیک را ضروری می سازند. اما تا همین جا هم مارکسیسم معتبرترین چهارچوب تئوریک در تبیین واقع بینانه روندهای سیاسی و اجتماعی این عصر بشمار می رود و بنظر من مارکسیست ها با خلاء تئوریکی در توضیح دیدگاههای سیاسی شان روبرو نیستند. مکانیزم پیدایش، انکشاف و افول سرمایه داری که بوسیله مارکس تبیین شده است و یا بحث کلاسیک امپریالیسم که بوسیله لنین فرموله شده است علیرغم اینکه ضرورت بسط آنها همیشه وجود دارد، اما علمی و معتبر هستند و روندهای جاری در منطقه مورد بحث ما را بروشنی توضیح می دهند.

قصد من ارائه یک ارزیابی سیاسی کنکرت از شرایط کنونی و طرح سیاست و تاکتیک های اصولی و کارسازی است که جریان ما را از هم اکنون بعنوان یک حرکت سیاسی در تعیین سرنوشت جامعه ای که در معرض تعرض سرمایه داری در شکل محلی و امپریالیستی آن قرار دارد دخیل بکند و به ما امکان بدهد نیروی طبقاتی و عامل اصلی تغییر بنیادی این وضعیت را بمیدان بیاوریم. ما همین اکنون هم مهره های بلااراده تسلیم قضا و قدر نیستیم. ما می خواهیم بر روندهای جهان پیرامون مان به قدر توانائی اجتماعی و مشروعیت و حقانیت طبقاتی مان تأثیر بگذاریم.....

امروز همه نگاهها متوجه سیاست آمریکا در قبال عراق و کشمکش های جهانی و محلی که بر سر این مسئله وجود دارد شده است. خاورمیانه برای سرمایه جهانی یک منطقه از لحاظ سیاسی و اقتصادی استراتژیک است و تضادهای مختلف موجود در جهان امروز در کشمکش های درونی این منطقه همواره با برجستگی بیشتری منعکس شده است. بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد این منطقه هم مانند بسیاری از مناطق دیگر جهان، به میدان یکه تازی بزرگ ترین دولت سرمایه داری، یعنی ایالات متحده آمریکا تبدیل شد. اما از همان ابتدا هم روشن بود که این جا همچون گذشته میدانی خالی از رقیب نیست. هم رقابت مراکز دیگر قدرت های سرمایه داری نظیر اروپا

و هم مقاومت‌های ناسیونالیسم عرب برای حفظ سلطه خود بر مقدرات مردم این منطقه وجود داشت. رویداد ۱۱ سپتامبر نظیر حمله عراق به کویت به دولت آمریکا این فرصت را داد که پوشش مناسب برای اجرای نقشه‌هایش را بدست بیاورد. رویداد ۱۱ سپتامبر نقشی در تغییر محتوای تضادها و مسائل این منطقه نداشت اما در تسریع روندهای جاری از یک طرف و در پرده‌پوشی کردن منافع واقعی که در پشت سر این سیاست‌ها عمل می‌کنند، نقش مهمی داشت. بعنوان مثال مدت‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر و با بقدرت رسیدن حزب لیکود و اریل شارون در اسرائیل جریان پشت پا زدن به قراردادهای صلح و سرکوب وحشیانه‌تر فلسطینی‌ها آغاز شده بود و دولت آمریکا هم علناً این سیاست‌ها را تأیید و مورد پشتیبانی قرار داده بود. اتخاذ چنین سیاستی از جانب آمریکا به هیچ وجه تصادفی نبود، این سیاست دقیقاً مبتنی بر استراتژی جدیدی بود که حزب جمهورخواه و سیاست‌گذاران وی برای گسترش رهبری اقتصادی و سیاسی و نظامی آمریکا بر جهان طراحی کرده بودند. این سیاست عبارت بود از نشان دادن چنگ و دندان نظامی بمنظور ساکت کردن یا مرعوب کردن رقبائی که جرأت می‌کردند در مقابل برتری طلبی آمریکا به هر شکلی عرض اندام کنند و البته منکوب و سرکوب کردن همه مزاحمت‌های ناسیونالیستی عربی در محل که بر سر راه پیشبرد این استراتژی قرار می‌گرفت. این دعوای بالائی‌ها با هم، البته هیچ ربطی به آزادی و حقوق مردم نداشت. برای اجرای چنین سیاستی بر سر کار ماندن دولتی در اسرائیل مناسب بود که پروژه کشیدن دیواری افسانه‌ای بدور باقیمانده سرزمین‌های فلسطینی و اسیر کردن مردم فلسطین در درون یک قلعه نظامی را در سر دارد.....

می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که این سیاست ناشی از خشمی نبود که گویا به دلیل حوادث ۱۱ سپتامبر بر انگیزته شده باشد و یا باصطلاح چاره‌جویی برای تأمین امنیت شهروندان آمریکا و غیره نبود، بلکه این استراتژی پاسخی است که به نیازهای ذاتی سرمایه امپریالیستی در آمریکا، که با روش‌ها و سیاست‌های ویژه جمهوری خواهان، دنبال می‌شود. ۱۱ سپتامبر پوشش مناسبی برای پیشبرد این استراتژی فراهم کرد و گرنه نفس آن مدت‌ها قبل و در دوره بوش پدر طراحی شده بود. این یک کشمکش واقعی بر سر تقسیم مجدد جهان به مناطق نفوذ بود که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی درگیر شده بود. افغانستان تنها نقطه شروع جدیدی بود. وقتی حمله آمریکا به افغانستان آغاز شد، آن زمان مارکسیست‌هایی که با این حمله مخالفت می‌کردند، مخالفتشان از آن رو نبود که مصائب رژیم طالبان را برای مردم آن کشور نشانند. اما می‌دانستند که این نقطه آغاز دور دیگری از یک استراتژی جدید امپریالیستی برای تحکیم و گسترش سلطه بر جهان است که به اجرا در می‌آید. تفاوت سیاست دموکرات‌ها در دوره کلینتون با جمهور خواهان در این زمینه در این بود که دموکرات‌ها این

واقعیت را پذیرفته بودند که سهم رقبای اصلی خود را در تقسیم کار سیاست و اقتصاد جهان برسمیت بشناسند اما جمهوری خواهان چنین سهمی را با خست بیشتری می پردازند.

این سیاست به هیچ وجه پدیده جدیدی نبود، و در جوهر سرمایه دارانه خود از همان نوع جنگ های دوره استعمار است که از جنگ جهانی اول به این سو بشریت با نوع جدیدتر آن آشنا و درگیر است. دولت آمریکا در جنگ اول خلیج در سال ۱۹۹۱ یکبار بکارگیری قدرت نظامی را در دوره جدید برای تثبیت هژمونی خود بر جهان آزمایش کرد، اما امروز ۱۲ سال بعد هنوز در نقطه اول کار خود قرار دارد و نتوانسته است با تکیه صرف بر قدرت بلامنزاع نظامی این هژمونی را بر رقبای خود تحمیل کند. امروز با حرکت اروپا به سمت وحدت و بیرون آمدنش از رکود اقتصادی دهه ۸۰ این کار بسیار مشکل تر هم شده است و همین واقعیت حساسیت امروز موازنه قوای جهان سرمایه داری را بیش از پیش نشان می دهد. این دیگر آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم نیست که با اتکاء به اقتصاد غول آسای روبه رشد خویش و پیروزی در جنگ و قدرت انحصاری اتمی و رعب و وحشتی که با فروریختن آن بر سر مردم ژاپن در جهان بوجود آورد، توانست مرزهای مصالح خودش را به اتحاد شوروی تحمیل کند و جای خالی بریتانیا را پرکند.

بهررو، در خاورمیانه این دعوای بین مدعیان اصلی قدرت جهانی است که به حساب مردم این منطقه تعیین تکلیف می شود. آمریکای تحت حکومت جمهوری خواهان در مسئله فلسطین دغدغه مشروعیت و توجیه را هم ندلرد بلکه قلدری نظامی را راه حل مناسب تر و عملی تری می بیند. امروز در قضیه حمله احتمالی آمریکا به عراق می بینیم که کشورهای اصلی اتحادیه اروپا مخالف جنگ اند، روسیه و چین مخالف اند، دولت های منطقه نگران اند اکثریت افکار عمومی مخالف است، با همه این ها اگر چنین اتفاقی روی بدهد، معنی آن این است که دستگاه رهبری آمریکا به این نتیجه رسیده است که می تواند با اتکاء به قدرت نظامی رهبری خود را بر جهان معاصر تحمیل کند. اما در واقعیت امر این سیاست یک ماجراجویی نظامی است و در ادامه خود می تواند به نتایج فاجعه باری برای امنیت امروز و آینده همه مردم جهان منجر شود. اگر در فردای جنگ جهانی دوم، این قدرت اقتصادی رو به رشد آمریکا بود که پایه های مادی بهره برداری از پیروزی در جنگ و قدرت اتمی را تأمین می کرد، امروز دیگر آمریکا به هیچ وجه در چنین موقعیتی قرار ندارد. به همین دلیل در خود دستگاه رهبری آمریکا کسان زیادی با این سیاست موافق نیستند. اما بنظر می رسد که تشدید بحران اقتصادی آمریکا خطر این گونه ماجراجویی ها را افزایش خواهد داد. البته این سیاست آمریکا چه در قضیه فلسطین و چه در حمله احتمالی و پیروزی نظامی در عراق در نتیجه وجود تناقضات بی شمار و مبارزات ترقی خواهانه و پیشرو نهایتاً می تواند به شکست منجر بشود. اما مسئله واقعی این است که

این شکست در عین حال می‌تواند با تشدید سیه‌روزی بیشتر مردم این منطقه و فجایع انسانی بسیار همراه باشد و از همین جا ضرورت داشتن نقشه برای مقاومت در سنگرهای مختلف و در ابعاد منطقه‌ای و جهانی اهمیت حیاتی دارد.

امروز در خاورمیانه در مقابل این سیاست‌های تعرضی و تسلط طلبانه آمریکا چند نوع عکس‌العمل وجود دارد. یک عده‌ای که فاسدند و کاسه‌لیس‌های همین سیستم هستند و منافع خودشان را در حاشیه همین سیاست‌ها دنبال می‌کنند، بقایشان در قدرت و منافع مادیشان را در سازش و هم‌نوائی با همین سیاست‌ها تأمین می‌شود، دولت‌ها و شیخ‌نشین‌های عرب یا ابن‌الوقت‌هایی که منتظرند در این شکاف‌ها راه پیداکنند و به جاه و مقامی برسند، این دسته جایی در این بحث ما ندارند. دسته دیگر جریان‌اتی هستند که از یک موضع اعتراض ارتجاعی ناسیونالیستی و یا اسلامی در مقابل آمریکا و مدرنیسم غربی قرار می‌گیرند. این جریان در دو سه دهه اخیر در غیاب یک حرکت رادیکال و پیشرو و سوسیالیستی عمدتاً میدان‌دار اعتراض به سیاست‌های آمریکا و بطور کلی غرب در این منطقه بوده است. آمریکا و دستگاه‌های اطلاعاتی او هم در هر مقطعی و هر کشوری بفرآخور شرایط، گرایش اسلامی این اعتراض را عملاً تقویت کرده اند. در قضیه ایران دیدیم که نیاز به سنگر بندی در مقابل اتحاد شوروی سابق، آمریکا و قدرت‌های بزرگ دیگر غربی را به سوی هموار کردن راه بقدرت رسیدن اسلامی‌ها در ایران سوق داد، یا در فلسطین با هدف درست کردن بدیلی در مقابل سازمانهای چپ و مبارز غیر مذهبی که می‌توانستند جنبش فلسطین را به دست آورده‌های ملموسی برسانند، جریان اسلامی را تقویت کردند. اعتراض از موضع ارتجاعی اسلامی بر علیه آمریکا اگر چه امروز به درجه زیادی قدرت بسیج توده‌ای خود را از دست داده است اما بدلائل متعدد هنوز قدرت مانور را حفظ کرده است. این جریان به هر درجه‌ای که به قدرت نزدیک‌تر می‌شود به سازش با آمریکا تمایل بیشتری پیدا می‌کند. نمونه‌اش همین مجلس اعلای اسلامی عراق است که شعارهای تند و تیزش را به کناری نهاده که هیچ در خفا به دلالت بهبود رابطه جناح راست رژیم اسلامی با آمریکا هم تبدیل شده است.

دسته سوم، جریان‌ات - شاید بتوان گفت - لیبرالی یا با توهامات لیبرالی هستند که می‌خواهند اهداف خودشان را با سیاست‌های آمریکا هماهنگ کنند. آنها چنین استدلال می‌کنند که چه اشکالی دارد بگذارید از این قضایا استفاده کنیم و امر خودمان را در زمینه حقوق ملی، دموکراسی، توسعه و غیره پیش ببریم. چنین دیدگاهی در کردستان عراق طرفداران نسبتاً زیادی دارد. در ایران هم جریان لیبرالی چنین توهماتی را رواج می‌دهد. در حالیکه روشن است که تهدیدات آمریکا بر علیه جمهوری اسلامی نه تنها پروسه سرنگونی رژیم را به نفع جبهه عدالت و آزادی تسریع نخواهد کرد، بلکه چه بسا به

فرشته نجات آن هم تبدیل بشود ، بهررو، بگذارید فعلا از موضوع اصلی بحث دور نشویم. سرانجام خطی که می خواهد با بسیج نیروی اجتماعی مردم کارگر و زحمتکش اهداف خودش را در تقابل با سیاست های سرمایه دارانه امپریالیستی به پیش ببرد. ما خودمان را متعلق به این خط می دانیم و من در ادامه صحبت هایم با تفصیل بیشتری به بحث در باره این دو گرایش اخیر می پردازم.

گفته می شود که اگر قرار است که ملت کرد فی المثل در عراق به حقوق ملی خود برسند بگذارید از تضاد آمریکا و دولت عراق استفاده کنند. تازه این اظهار نظر کسانی است که خودشان را در درون جبهه آمریکا تصور نمی کنند بلکه از دیدگاه آنها این یک بهره برداری مشروع از یک تضاد خارجی است. اولاً از یک دیدگاه انسانی و انترناسیونالیستی چگونه می توان تصور کرد سیاستی که مردم ستمدیده فلسطین را به سیخ می کشد همان سیاست به آزادی و رهایی مردم کردستان منجر شود؟

روشن است که نمی توان. اما پاسخ من به هواداران چنین سیاستی تنها این نیست. ما می گوئیم اتکاء به این استراتژی امپریالیستی برای رهایی مردم کردستان از ستم ملی در بهترین حالت ناشی از یک توهم زیانبار است. آمریکا نمی تواند آزادی مردم کردستان را در تعیین سرنوشتشان به آنها هدیه کند. بحث بر سر این نیست که نمی خواهد یا اینکه گویا بنا به ماهیت امپریالیستی اش نمی خواهد یک دولت مستقل برای کردها را بپذیرد. یا مثلاً فدرالی شدن یک منطقه با همین ماهیتش جور در نمی آید، یا واقعا اگر می شد در عراق یک دولت لیبرال، فدرال، با ثبات درست بشود که دوست و متحد آمریکا باشد، بخودی خود چه اشکالی داشت؟ بحث بر سر این است که آمریکا قادر به انجام چنین کاری نیست. چرا؟ بدلیل تضادهای پیچیده ای که در این منطقه وجود دارد. بدلیل اولویت هایی که آمریکا در رابطه با تأمین منافع سیاسی و اقتصادی اش تعقیب می کند و نمی تواند از آنها عدول کند.

به همین طرح فدرالی شدن که از جانب اپوزیسیون برای اداره آینده عراق در کنفرانس لندن طراحی شده است نگاه کنید. بسیاری از مسائل مهم در این رابطه ناگفته باقی مانده است که هرکدام از آنها به تنهایی می تواند برای مدتی طولانی این منطقه را در دام جنگ و جدالهای بی پایان فرو ببرد. مسئله کرد یک مسئله مشخص با جنبش و تاریخ و سنت و خواست های شناخته اش هست ، به جای دادن پاسخ عملی روشن به این مسئله برای جلب رضایت دولت ترکیه و باز کردن فرجه برای دخالت های آتی این دولت در امور عراق آن را با مسئله ترکمن ها هم ارز گرفته اند. بدتر از آن تفاوت های مذهبی موجود را به مبنائی برای تقسیم قدرت بین دارودسته های مختلف منتسب به شیعه و سنی از بالای سر مردم تبدیل کرده اند و همه را در یک طرح مبهم فدرالی شدن کل عراق در کنار هم قرار داده اند. کردستان عراق در این طرح قرار است فدرالی بشود در حالیکه مسئله سازترین و

پیچیده‌ترین بخش این قضیه یعنی حدود و ثغور و جغرافیای انسانی آن مبهم باقی گذاشته شده است. بیش از صد هزار نفر آواره از مناطق کرکوک و خانقین در سلیمانیه و هولیر و جاهای دیگر بسر می‌برند که آرزو دارند به محل‌های زندگی خود برگردند، جایی که در آن مردم محروم دیگری اسکان داده شده‌اند. پاسخ به این معضل اجتماعی که منشاء مصیبت‌های فراوان فردا خواهد بود چیست؟ دست دولت‌های ترکیه و ایران در سازمان دادن و مسلح کردن دارودسته‌های مختلف در کردستان عراق باز نگاه داشته شده است. دولت ترکیه از هم‌اکنون ابزارهای خرابکاری در امور آینده کردستان عراق بعد از حمله آمریکا را فراهم کرده است. به اعمال جمهوری اسلامی در پشتیبانی از گروههای اسلامی از جانب آمریکا به دیده اغماض نگریسته می‌شود و ما در این دورانی که تدارک حمله به عراق دیده می‌شود ندیدیم که یکبار در این مورد به جمهوری اسلامی و به خود این گروهها از جانب آمریکا اخطاری داده شود، در حالیکه تقریباً همه رهبران آنها تا قبل از ۱۱ سپتامبر به ارتباطشان با گروههای اسلامی در افغانستان و بویژه با طالبان علناً افتخار می‌کردند چرا؟ لابد در آینده بوجدشان نیاز خواهد بود.

دولت آمریکا از مصوبات این کنفرانس پشتیبانی کرده است اما در واقع از بالای سر آن در تدارک جمع و جور کردن آلت‌رناتیوهای دیگری برای آینده عراق است. بگذریم از اینکه هیچوقت پنهان نکرده‌اند که خواهان انجام یک کودتا و برقراری حکومت نظامیان است. همین‌اکنون دست اندر کار سازمان دادن و آموزش یک ارتش ده هزار نفره از افراد عراقی در کشور مجارستان هستند در حالیکه همین اپوزیسیون فعلی که قرار است امور آینده عراق به آنها سپرده شود خود نیروی مسلح سازمان یافته دارند. پس معلوم می‌شود که در مشغله طراحان آمریکائی این نیروها حتی مزاحم تلقی می‌شوند که بایستی نقشه‌هایی برای بی‌اثر کردن آنها ریخت.

کار ارتشی که به این ترتیب تشکیل می‌شود در درجه اول جنگیدن با ارتش فعلی عراق نیست. این کار را خود آمریکائی‌ها بر عهده خواهند گرفت، کار آنها درست کردن یک استخوان بندی برای باز سازی ارتش عراق هنگام جنگ و بعد از جنگ است. کار آنها این است که او نیفورم ارتش عراق را بپوشند و امر پیوستن ارتشیان عراق را به صفوف خود تسهیل کنند. فرماندهان آن هم از فرماندهان معلوم‌الحال سابق ارتش عراق هستند. از همین ابتدای کار روشن است که مصوبات کنفرانس لندن مانند حباب روی آب است و خواهد ترکید. معنی عملی این سیاست آمریکا بطور خلاصه این است که در صورت حمله به عراق:

چهارچوب ارتش عراق را منهای تعداد انگشت شماری از فرماندهان درجه اول آن حفظ خواهند کرد، این نیرو را در کردستان و بویژه در مناطق کرکوک و خانقین و مندلی از بالای سر احزاب سیاسی بر

مردم منطقه خواهند گماشت. بعلاوه نیروئی که به این ترتیب شکل می‌گیرد، پای اصلی قدرت سیاسی آینده خواهد بود، بدون اینکه هیچ نقشی رسمی در کنفرانس لندن برای آن تعریف شده باشد. چنین است که در رابطه با قضیه کردستان مسئله اسلام‌گرایان، نیروهای مسلح شده ترکمن، مسئله اختلافات دو حزب سیاسی حاکم. جغرافیای مناطق فدرال، مسئله آوارگان فعلی و غیره هیچکدام در طرح‌های علنی سیاست‌گذاران آمریکائی جائی پیدا نمی‌کنند، چرا که لابد سناریوی واقعی چیز دیگری است. بنابراین مردم کردستان حق دارند اگر هیچ امیدی به رهایی از قبل سیاستهای آمریکا نداشته باشند. این را هم تاریخا تجربه کرده اند و هم امروز آنرا از پیش احساس می‌کنند.

بحث در مورد آینده اقتصاد و معیشت مردم در آینده و بحث باز سازی عراق از این هم پا در هواتر است. وعده‌های رفاه و جبران عقب‌ماندگی‌ها را به مردم می‌دهند در حالیکه می‌دانند که تمام زیربنای اقتصادی این مملکت ویران شده است. بعنوان مثال برای باز سازی امور خدماتی فرسوده شده و کارخانه‌های از رده خارج شده هیچ قطعه یدکی در هیچ انباری در دنیا دیگر پیدا نمی‌شود زیرا هر چه هست مربوط به دهه ۸۰ است و تمام آنچه را که موجود است بایستی با خاک یکسان کرد و از نو ساخت، کاری که آلمان غربی با شرق آلمان چندین سال است دارد می‌کند. این کشور چند صد میلیارد دلار بدهکار است. تازه آمریکائی‌ها می‌خواهند هزینه‌های جنگ احتمالی از محل فروش نفت عراق تأمین کنند. حالا با این اوصاف فکرش را بکنید که کدام معجزه اقتصادی کشوری را که بدین ترتیب ۵۰ سال عقب برده شده است به آسایش و رفاه برساند. کشوری مانند ایران که نفت هم دارد و این نوع مشکلات را هم ندارد چقدر مسئله توسعه‌اش را حل کرده است که عراق در آینده‌ای که وعده داده می‌شود و با این همه نابسامانی که در راه است این امر را به پیش ببرد؟.....

ما البته مردم کرد در کردستان عراق و احزاب سیاسی آنرا به جهاد علیه لشکر کشی آمریکا فرا نمی‌خوانیم و انتظار نداریم که آنها در مقابل نیروهای نظامی آمریکا صف آرائی جنگی بکنند. اما به آنها خواهیم گفت که اتکاء به دولت آمریکا و سیاست‌هایش در قبال مسئله کرد و امر آزادی در عراق در بهترین حالت یک توهم است و مردم کردستان را با خود به اعماق نتایج مخرب ناشی از این توهم فرو نبرید. به مردم کردستان بایستی همه حقایق راجع به این مسئله را باید گفت تا با چشمان باز با این رویدادها روبرو شوند و فردا و با مبارزه در سنگرهای جدید آن آزادی را که شایسته آن هستند به نیروی خود بدست بیاورند و حفظ کنند. این حق طبیعی مردم عراق است که از آزادی و حقوق اولیه خود بهره‌مند باشند. سلاح‌های کشتار جمعی بایستی از صحنه گیتی پاک شوند، وجودشان در هیچ کجا مشروع نیست. اما دولت آمریکا این توانائی، این رسالت و این حقانیت را ندارد که رهبری چنین اهداف شریفی را بعهده بگیرد.

اما در مقابل این سلطه گری کر و کور آمریکا چه باید کرد؟ تمام این بحث بایستی راه گشای پاسخ به این سؤال باشد.....

توسعه طلبی امپریالیسم در ذات سرمایه دارانه آن نهفته است و از نیازهای اقتصادی سرمایه ناشی می شود. مقابله با این سیاست، مقابله با کشور گشائی آمریکا از زاویه دفاع از به اصطلاح تقدس استقلال های ملی نیست بلکه به جنگ همین نیازها رفتن و برای معضلاتی که سرمایه داری در پیش پای بشریت قرار داده است آلت رناتیو داشتن است. وقتی که در این سطح به مسئله نگاه کنیم آنوقت می فهمیم که چرا تنها یک مبارزه ضد سرمایه داری، یک مبارزه سوسیالیستی می تواند به یک فشار رهائی بخش بر روی امپریالیسم منجر شود و چرا اعتراض ارتجاعی اسلامی و یا ناسیونالیستی به امپریالیسم در ذات خودش نطفه های سازش با وی را در خود دارد. اصلا امپریالیست ها به این نیروها در کشورهای جهان سوم احتیاج داشتند تا در کوچه و خیابانها آنها را به جان کمونیست ها و انقلابیون رادیکال و جنبش های عدالت خواهانه بیاندازند. پس در این صورت کمونیستها بنا به ماهیت اهداف و آرمانهای ضد کاپیتالیستی خود قادر هستند در رأس یک جنبش پیگیر بر علیه امپریالیسم و سیاست هایش باشند.

با حاشیه ای شدن اعتراض ارتجاعی به امپریالیسم، با نمونه هایی که جمهوری اسلامی در ایران و طالبان در افغانستان، گروه های تروریستی نظیر القاعده و اسلام گرایان الجزایر و غیره بدست داده اند، با رشد طبقه کارگر و بیداری و آگاهی وسیعی که پیدا شده است زمینه های مادی سر بلند کردن حرکت های توده ای گسترده بر علیه یک تازی های امپریالیسم آمریکا که کمونیستها و کارگران آگاه در رأس آن باشند در خاورمیانه هم وجود دارد. نبایستی اجازه داد بیش از این مبارزه علیه سیاست های امپریالیستی در قبضه اسلامی های خاورمیانه باشد. هم اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه داری غربی یک حرکت نسبتا وسیعی در مخالفت با حمله نظامی آمریکا به عراق و علیه سیاست های آمریکا در جهان در پائین در جریان است. این حرکت که در عین حال بخشی از جنبش عمومی تر ضد سرمایه داری و ضد گلوبالیزاسیون است، محدودیت های خاص خودش را دارد اما شرافتمندانه است و در بهبود توازن قوای جهانی به نفع مردم کارگر و زحمتکش و سوسیالیسم و در قابل تحمل تر کردن فضای زندگی در کشورهای سرمایه داری نقش دارد. این جنبش در خاورمیانه از چه حرکتی دفاع کند؟ ما باید متحدین این جنبش را در این منطقه سازمان بدهیم. نیروهای مترقی در غرب نباید در موقعیتی قرار بگیرند که در این منطقه یا حرکتی نباشد که از آن دفاع کنند و یا بدام حمایت از حرکت های اسلامی و ناسیونالیستی بیفتند.....